فهرست

[جایگاه بحث مقدمه در علم اصول 1](#_Toc404232408)

[اقسام دلالت 2](#_Toc404232409)

[انواع ملازمه بین دو چیز 2](#_Toc404232410)

[ملاک دلالت التزامیه 3](#_Toc404232411)

[خلاصه دلالت التزامیه 4](#_Toc404232412)

[فرق دلالت التزامی با دلالت مطابقی 5](#_Toc404232413)

[تحول دلالت التزامی درگذر زمان 6](#_Toc404232414)

[عدم اختصاص حجیت به دلالت التزامی 7](#_Toc404232415)

[دلالت امر به ذی‌المقدمه بر وجوب مقدمه 8](#_Toc404232416)

[اقسام پیوند واقعی 8](#_Toc404232417)

[دیدگاه قدما در پیوند وجوب ذی‌المقدمه و وجوب مقدمه 9](#_Toc404232418)

[دیدگاه متأخرین در پیوند وجوب ذی‌المقدمه و وجوب مقدمه 10](#_Toc404232419)

[دیدگاه ما در پیوند وجوب ذی‌المقدمه و وجوب مقدمه 11](#_Toc404232420)

[خلاصه دیدگاه ما 12](#_Toc404232421)

بسم الله الرحمن الرحیم

# جایگاه بحث مقدمه در علم اصول

در مباحث قبل به این بحث پرداختیم که جایگاه این بحث در کدام بخش از بحث‌های اصولی است؟ آیا از مباحث الفاظ است یا از مباحث ملازمات؟

نظر مشهور متقدمین و بعضی از متأخرین این بود که این بحث از مباحث الفاظ است. در نقطۀ مقابل، مشهور بین متأخرین و معاصرین مثل صاحب کفایه به این قائل هستند که این مبحث از ملازمات عقلیه است و از بخش غیر مستقلات است. نظر ما با این دو کمی متفاوت است که برای تبیین آن وارد مقدماتی شدیم که مباحث مهمی هستند.

# اقسام دلالت

بیان شد که دلالات به سه قسم تقسیم می‌شوند که دلالت‌های واقعی و عقلی و حقیقی و دلالت‌های وضعی و قراردادی مهم‌تر بود. مبنای این تقسیم که در اوایل منطق آمده، این است که اگر پیوند دال و مدلول که از یکی به دیگری پی می‌بریم و یکی به دیگری راهنمایی می‌کند، پیوند حقیقی واقعی تکوینی باشد دلالت عقلی می‌شود. اگر پیوندی باشد که برحسب طبع ایجاد شده است دلالت طبعی می‌شود و اگر پیوندی است که برحسب قرارداد پیداشده است دلالت وضعی می‌شود.

دلالت وضعی تقسیم می‌شد به مطابقی، تضمنی و التزامی؛ که این سه قسم در امتداد دلالت وضعیه است و گفتیم که دلالت التزامی در حقیقت یکی از اقسام لزوم است.

# انواع ملازمه بین دو چیز

مطلب سوم این بود که ملازمه بین دو چیز دو نوع است: ملازمه واقعی و ملازمه عرفی پدید آمده در جریان زندگی عرفی و متداول مردم. ملازمه واقعی و حقیقی مثل علت و معلول و ملازمین و متضایفین که این‌ها همان پیوند حقیقی است. ملازمه عرفی و متداول و رایج در زندگی مثل ملازمه قلم و دوات و چیزهایی از این قبیل که پیوند واقعی ندارند و برحسب سنت زندگی و جریان زندگی، چیزهایی باهم پیوندی برقرار کرده‌اند. ملازمه عقلی هم گاهی لزوم بیّن به معنای أخص است و گاهی بیّن به معنای أعم و گاهی غیر بیّن است.

# ملاک دلالت التزامیه

سپس مطرح کردیم که ملاک دلالت التزامیه این است که در حوزه لفظ، این نقل‌وانتقال واردشده است و این پیوند یا همان پیوند عقلی است که بیّن به معنای اخص شده است یا پیوند عرفی است؛ بنابراین هر دو را شامل می‌شود.

اگر مقصود از دلالت التزامیه [حتی اگر بیّن به معنای أخص باشد] فقط ملازمۀ عقلی باشد که خیلی وضوح لفظی پیداکرده است؛ دلالت التزامی یک قسم می‌شود و این ناقص است، برای اینکه یک قسمش هم ملازمۀ عرفی است؛ اما اگر مقصودشان از بیّن به معنای اخص، اعم از ملازمۀ عقلی و تلازم‌های عرفی مثل قلم و دوات باشد، این تقسیم درواقع در دلالت عقلیه غیر بیّن و بیّن به معنای اعم قرار می‌گیرد. وقتی‌که بیّن به معنای اخص شود، آن مبنای واقعی عقلی در عین اینکه آن پیوند عقلی وجود دارد، فراتر از آن در حوزه لفظ هم نفوذ کرده است.

مهم این است که ملاک دلالت التزامی این است که در چهارچوب و محور لفظ، وضوح و بروز دارد؛ اعم از اینکه واقعاً یک پیوند عقلی باشد که به این وضوح عرفی رسیده یا اینکه مانند قلم و دوات باشد که پیوند عقلی نیست و در سنت تداول عرفی ما این پیوند قوی شده است. این نکتۀ اصلی عرض ما است.

# خلاصه دلالت التزامیه

پس خلاصه بحث این است که دلالت التزامیه آن است که انتقال از این لفظ به معنای لازم، حالت عرفی پیداکرده است و این یا به خاطر این است که پیوند عقلی بوده ولی به حد بروز عرفی رسیده یا اینکه آن‌هم نبوده بلکه بر اساس نوع سنن و سیره‌ها و رفتارها و عملکرد اجتماعی این‌ها باهم ارتباط برقرار کرده‌اند ولو اینکه هیچ ارتباط عقلی بین این‌ها نیست.

همه چیزهایی که عرفی شده است این‌طور نیست که یک‌چیز عقلی عمیق نباشد بلکه همه چیزهای عقلی الآن عرفی شده‌اند؛ یعنی آن‌قدر وضوح دارند که در عرف هر وقت گفته شوند به آن منتقل می‌شوند و لازم عقلی خیلی واضحی است که در محدوده لفظ و معنا آمده است.

اگر در عرف کسی آن لفظ را بکار ببرد آن معنا به ذهن همه می‌آید؛ ولی همیشه این‌طور نیست که از پایگاه یک رابطه عقلی به حد وضوح عرفی رسیده باشد. بعضی وقت‌ها امثال قلم و دوات در زندگی ما پیوند برقرار کرده و موجب وضوح شده‌اند.

بنابراین ملازمۀ عقلی یا ملازمۀ در مسیر زندگی اگر به حد وضوح رسیده باشد، لفظی و التزامی می‌شود؛ اما اگر خفی باشد دلالت عقلی می‌شود. حتی اگر چیزهای عرفی باشد که در زندگی باهم رابطه‌ای دارند ولی پیوند عقلی ندارند، این ملازمه‌ای خفی است.

# فرق دلالت التزامی با دلالت مطابقی

نکته‌ای که در تکمیل این بحث گفتیم این است که دلالت التزامی با دلالت مطابقی یک تفاوت دارد؛ در مطابقی، دلالت دال بر مدلول بالذات و بالوضع است؛ چه وضع تعیینی و چه وضع تعیّنی؛ اما در دلالت التزامیه دلالت لفظ بر لازم معنا یک واسطه می‌خورد. لفظ دال بر معنا و پیوند بین آن دو هست اما این پیوند آن‌قدر وضوح عرفی پیداکرده که از معنا سریع به لفظ منتقل می‌شود.

لذا دلالت التزامی با دقت عقلی و بالعرض وضعی است والا بالذات این پیوند بین این دو معنا است، چه پیوند عقلی و چه پیوند عرفی که وضوح پیداکرده‌اند. این از قبیل تداعی معانی است و معنا با معنا زنجیره‌وار به هم متصل است؛ مثلاً معنای قلم است که شمارا به دوات منتقل می‌کند ولی این پیوند معنا و لفظ آن‌قدر به هم نزدیک است که حکم را به آن‌هم تعمیم می‌دهیم.

بنابراین دلالت وضعی را که به مطابقی و التزامی تقسیم می‌کنیم روشن است که دلالتش بر مطابقی و تضمنی بالذات است ولی بر لازم معنا بالعرض است؛ یعنی پیوند بین آن دو معنا است؛ اما چون این معنا با این لفظ به هم گره‌خورده‌اند، همه این‌ها را لفظی می‌گویند و إلا آن‌قدر هم لفظی نیست.

# تحول دلالت التزامی درگذر زمان

نکته دیگر این بود که دلالت التزامی درگذر زمان می‌تواند متحول شود. برای اینکه رابطه، فقط عقلی نیست بلکه بحث وضوح یا پیوند عرفی نیز هست. ممکن است زمانی این دو باهم در یک عرف عام به حدی از وضوح رسیده و دلالت التزامی شود و در زمان دیگری چنین وضوحی نباشد؛ مثل قلم و دوات که الآن این‌طور نیست و کنار رفته است.

لفظ منقول این است که زمانی معنا داشته ولی الآن متروک‌شده است و در پیوندهای عرفی و وضوح لفظی تفاوت دارد ولی در روابط عقلی که بین لازم و ملزوم و علت و معلول می‌باشد، ثابت است.

روح منطق باید این باشد و اگر مقصودشان این است تحلیل می‌کنیم و اگر مقصودشان این نیست اشکال داریم و می‌گوییم: این‌طور معنا کنید.

در فضای شرع، آن دسته از دلالت‌های التزامی برای ما اعتبار دارد که در زمان صدور نص، پیوند وجود داشته باشد؛ مثلاً اگر امام درجایی به قلم اشاره کند حتماً در آنجا آن لازم به ذهن می‌آید. ازاین‌جهت باید شرایط صدور و نزول را در نظر گرفت.

سؤال:؟؟؟

جواب: آن اعم از التزامی است و ممکن است که به حد وضوح در التزامی نرسیده باشیم. مدلولات و مستلزمات دلیل شرعی فقط دلالت التزامی نیست، ممکن است مدلولات عقلی داشته باشد که عقل می‌گوید: این از آن قابل‌تفکیک نیست؛ اگرچه ما ابتدایش را نمی‌فهمیدیم ولی ملازمه دارد و اختصاص به این ندارد.

# عدم اختصاص حجیت به دلالت التزامی

مرحوم آیت‌الله تبریزی در طهارت و ابواب دیگر صلوۀ، مدلولاتی از روایات بیرون می‌کشیدند که بسیار خفی بودند ولی پشتوانه­ محکمی داشتند. لذا لازم نیست که حتماً دلالت التزامی باشد. دلالت اقتضاء که در اصول مطرح‌شده می‌گوید که امام این را فرمود و این بدون این‌ها نمی‌شود. در ابتدا هم به ذهن شما نمی‌آید ولی وقتی دقت می‌کنید می‌بینید مستلزم این است که آن حرف‌ها را هم بزند. لذا حجیت، اختصاص به دلالت التزامی ندارد بلکه دلالات عقلیه هم حجیت دارند؛ یعنی ملازمات لزوم غیر بیّن و لزوم بیّن به معنای اعم حجت است؛ اگرچه در اصول عملیه، اصل مُثبِت می‌شود، ولی در امارات و ادله حجت است.

ملازمات عقلی گاهی واضح نیست و گاهی واضح است؛ اگر واضح باشد لفظی می‌شود و اگر واضح نباشد عقلی محض است.

# دلالت امر به ذی‌المقدمه بر وجوب مقدمه

اگر شارع فرمود: «کُن علی السطح» برو پشت‌بام یا نماز بخوان یا غریق را نجات بده، همه این‌ها مقدماتی دارند. اینکه امر به ذی‌المقدمه دلالت بر وجوب مقدمه می‌کند، این دو نوع است:

۱: گاهی تلازم بین وجوب شرعی ذی‌المقدمه و وجوب شرعی مقدمه، تلازم عقلی است و می‌گوییم که عقل بین این دو، پیوند واقعی و علقه تکوینی قائل است.

۲: گاهی تلازم عرفی است. اگر بگوییم تلازم عقلی است، این پیوند یا در حدّ غیر بیّن است، یا بیّن به معنای اعم و یا بیّن به معنای اخص است. اگر بگوییم غیر بیّن است معنایش این است که این دو باهم با استدلالات دقیقی ارتباط دارند؛ یعنی اگر یکی واجب شد، دیگری هم شرعاً واجب می‌شود. بیّن به معنای اعم یعنی اینکه اگر وجوب ذی‌المقدمه را از شارع شنیدید و تصور کردید، اگر شرعاً وجوب مقدمه‌اش را هم تصور کنید می‌بینید این‌ها ملازمه دارند.

# اقسام پیوند واقعی

در سومی وارد حوزه لفظ می‌شود؛ یعنی وجوب ذی‌المقدمه طوری است که به‌محض تصور آن، وجوب مقدمه به ذهن می‌آید؛ یعنی بیّن به معنای اخص شده است. این پیوند واقعی سه درجه دارد:

۱: پیوند واقعی خفی در حدّ غیر بیّن.

۲: پیوند واقعی نسبتاً آشکارتر در حدّ بیّن به معنای اعم که باید دو طرف را ببینیم و سپس حکم کنیم و اگر نبینیم ذهن ازاینجا به آنجا منتقل نمی‌شود.

۳: پیوند عقلی در فضای عرفی به حدی که به‌محض گفتن این، ذهن به آن منتقل می‌شود؛ مثلاً با گفتن دود، ذهن به آتش منتقل می‌شود. این پیوند واقعی است ولی آن‌قدر وضوح دارد که بیّن به معنای اخص شده است.

اگر پیوندی حقیقی عقلی نباشد بلکه پیوندی باشد که در زندگی عرفی پیداشده است، آن‌هم دو درجه دارد:

۱: گاهی این پیوند طوری است که واقعاً در عالم خارج این را بدون آن نمی‌شود انجام داد.

۲: گاهی به درجه‌ای رسیده که مثل قلم و دوات شده است؛ یعنی پیوند حقیقی ندارند، ولی در عرف عام به هم چسبندگی پیداکرده‌اند.

پس ملازمه بین وجوب ذی‌المقدمه و وجوب شرعی مقدمه، یا عقلی است و یا عرفی. اگر عقلی باشد سه درجه و اگر عرفی باشد دو درجه دارد.

# دیدگاه قدما در پیوند وجوب ذی‌المقدمه و وجوب مقدمه

قدما می‌گفتند: پیوند وجوب ذی‌المقدمه و وجوب مقدمه عقلی است و به درجه سه رسیده و بیّن به معنای اخص شده است. اگر هم عرفی باشد، یک عرفی خیلی عام و آشکاری است به‌گونه‌ای که به‌محض صادر شدن لفظ، این هم به ذهن می‌آید. اگر به این درجه آخر و نهایی رسیده باشد، دلالت لفظیه می‌شود و جزء مباحث الفاظ می‌شود و اگر به این درجه نرسیده باشد، جزء مباحث عقلیه می‌شود؛ یعنی غیر بیّن یا بیّن به معنای اعم است.

# دیدگاه متأخرین در پیوند وجوب ذی‌المقدمه و وجوب مقدمه

متأخرین می‌گویند: غالباً این‌طور نیست که ذهن از وجوب ذی‌المقدمه به وجوب مقدمه منتقل شود. این بیشتر جنبۀ عقلی دارد و از ملازمات غیر بیّن است که عقل باید تأمل کند و بگوید: شارع این را گفته و با صغری و کبری و تحلیل به وجوب مقدمه برسد؛ یعنی از بحث‌های لفظی نیست که التزامی و لفظی باشد بلکه بحث عقلی و حجت است. ملازمات عقلیه می‌توانند چندین لازم داشته باشند و همه آن‌ها می‌توانند حجت باشند.

بنابراین نباید پیش‌داوری کنیم و حرف آخر در استدلال و نتیجه را به جایگاه بحث سرایت دهیم. ممکن است بگوییم: این از ملازمات بیّن به معنای اخص و لفظی است؛ اما وقتی وارد بحث شدیم این را نپذیریم و عقلی شود.

سؤال:؟؟؟

جواب: مورد به مورد و نظر به نظر فرق می‌کند. وقتی وارد بحث می‌شوید نمی‌توانید بگویید: چون نظر من این است پس محل بحث اینجاست بلکه باید بحث را درجایی قرار داد که با دو یا سه قول سازگار باشد؛ مثلاً فقیهی اصولی می‌گوید: ملازمه بین وجوب شرعی ذی‌المقدمه و وجوب شرعی مقدمه، دلالت التزامی است؛ یعنی عقلی بیّن به معنای اخص یا عرفی خیلی بیّن است. دیگری می‌گوید: بیّن به معنای اعم است. فقیهی هم می‌گوید: غیر بیّن است. یکی هم می‌گوید: هیچ‌کدام از این‌ها را قبول ندارم.

# دیدگاه ما در پیوند وجوب ذی‌المقدمه و وجوب مقدمه

بنابراین اگر دقیق شویم می‌بینیم این نه از مباحث الفاظ است و نه از ملازمات عقلیه که غیر الفاظ است؛ چون بحث ملازمات عقلیه غیر از دلالت التزامی است و لفظی آن است که التزامی باشد. ما باید چیزی را بگوییم که با هر دو سازگار باشد؛ بنابراین در اصول باید بحثی با عنوان ملازمات به معنای عام داشته باشیم؛ اعم از ملازمات لفظی و عقلی.

این نظر جدید است. در تنظیم علم اصول، بعضی چیزها فقط جنبه ملازمات عقلیه دارد و بعضی چیزها فقط جنبه لفظی دارد. البته ملازمات عقلیه بابیان ما کم می‌شود ولی پنج یا شش بحث هست که نه عقلی است و نه لفظی؛ بلکه هر دو است، برای اینکه ما نمی‌توانیم پیش‌داوری بکنیم بلکه ابتدا باید بحث را مطرح کنیم و ببینیم آیا این ملازمه واقعی است یا نه؟ اگر واقعی است آیا خفی و غیر بیّن است یا بیّن به معنای اعم و یا بیّن به معنای اخص؟ یا اینکه ملازمه عرفی است که پیداشده و اصلاً رابطه عقلی نیست و یا اینکه هیچ‌کدام؟

در مقدمه خیلی‌ها می‌گویند: مقدمه واجب شرعی نیست؛ نه لزوم عقلی است، نه لزوم عرفی، نه غیر بیّن است، نه بین به معنای اعم و نه بیّن به معنای اخص. باید طوری بحث را تنظیم کرد که با همه اقوال سازگار باشد.

این بحث را به‌طور خلاصه در مبحث اجزاء بیان کردیم و الآن خیلی واضح شد. مباحث اجزاء، مقدمۀ واجب، امر به شیء و نهی از ضد، جزء مباحث ملازمات بالمعنی الاعم هستند، نه ملازمات لفظی یا ملازمات عقلی.

# خلاصه دیدگاه ما

پس مطلب جدید ما در اصول این است که باید مبحثی به نام «ملازمات بالمعنی الاعم من اللفظ أو العقل» باشد و این‌ها در آنجا بیاید و این جایگاه با همه اقوال سازگار باشد. این‌گونه نباشد که یکی بگوید: ملازمه عقلی و یکی بگوید: لفظی و دیگری بگوید: هیچ‌کدام.

چندین بحث مهم در این جایگاه می‌آید که به این شکل تعریف‌شده نیست؛ نه در تقسیم صاحب کفایه و نه در تقسیمات متأخرین مثل شهید صدر و مرحوم اصفهانی. باید برای این، مبحث مستقلی پیش‌بینی شود.